

اجتهاد و مسأله مردم‌سالاری در ایران معاصر (ظرفیت‌سنجی مقایسه‌ای مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی)

منصور میراحمدی*

چکیده

مردم‌سالاری یکی از پرسش‌های اساسی در ساحت فکر و اندیشه سیاسی ایران در دوران معاصر است. این پرسش تاکنون، با رویکردهای مختلفی پاسخ داده شده است که یکی از آنها رویکرد اجتهادی است. این رویکرد با استخدام الگوی روش‌شناختی اجتهاد و مراجعه به متون و منابع دینی، تلاش نموده است پاسخی درخور به این مسأله ارائه نماید. حاصل این تلاش‌ها ارائه نظریه‌هایی در باره نظام سیاسی اسلامی است که در این مقاله به عنوان نمونه به دو الگوی نظری "مشروطه اسلامی" و "جمهوری اسلامی" پرداخته شده، ظرفیت این نظریه‌ها در پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری بررسی گردیده است.

واژه‌های کلیدی: اجتهاد، مسأله مردم‌سالاری، مشروطه اسلامی، جمهوری اسلامی، نظام‌سازی، تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری.

مقدمه

مردم‌سالاری به عنوان یک مسأله مهم در ساحت زندگی سیاسی در دوران معاصر بویژه پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورها مطرح و پاسخ‌های متعددی را دریافت نموده است. این پاسخ‌ها با رویکردهای متفاوت و با بکارگیری روش‌شناسی‌های مختلف مطرح شده‌اند. در

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی mirahmady_mansoor@yahoo.com

ایران معاصر نیز می‌توان پاسخ‌های متعددی با رویکرد‌ها و روش‌شناسی‌های مختلفی به مسأله مردم‌سالاری مشاهده کرد. دریک تقسیم‌کلی می‌توان رویکردها و روش‌شناسی‌های مذکور را به دو دسته درون‌دینی و برون‌دینی تقسیم نمود. برخی از اندیشمندان با تکیه بر آموزه‌های دینی مسأله مذکور را مورد بررسی قرار داده، پاسخ مثبت و یا منفی به آن ارائه نموده‌اند. برخی دیگر نیز با رویکرد برون‌دینی و با استخدام روش‌شناسی‌های جدید و غیرمبتنی بر آموزه‌های دینی چنین پاسخ‌هایی را مطرح نموده‌اند. مقاله حاضر تنها به دسته نخست پرداخته، تلاش می‌کند پاسخ‌های ارائه شده به این مسأله را با رویکرد درون‌دینی و با استخدام الگوی روش‌شناسی "اجتهاد" توضیح دهد.

پرسش اصلی مقاله را اینگونه می‌توان مطرح نمود: فقه سیاسی معاصر در ایران چه پاسخ‌های اجتهادی به مسأله مردم‌سالاری ارائه کرده، تفاوت عمده این پاسخ‌ها چیست؟ در پاسخ به این پرسش، به عنوان فرضیه اولیه می‌توان گفت: دونظریه "مشروطه اسلامی" و "جمهوری اسلامی"، مهمترین پاسخ‌های اجتهادی فقه سیاسی معاصر در ایران به مسأله مردم‌سالاری است؛ درحالی که نظریه نخست، مردم‌سالاری را تنها در سطح قانونگذاری مورد توجه قرار داده و نظریه دوم در دوسطح نظام‌سازی و قانونگذاری به مسأله مذکور پاسخ‌اجتهادی می‌دهد.

نوشتار حاضر برای پاسخ‌گویی به پرسش اصلی و آزمون فرضیه، در دو بخش تنظیم می‌گردد. در بخش نخست، مردم‌سالاری به عنوان یک مسأله نظری در دوران معاصر توضیح داده می‌شود. در بخش دوم، پاسخ‌های اجتهادی ارائه شده از سوی برخی از فقهای معاصر در ایران تبیین می‌گردد. بی‌تردید، تبیین این پاسخ‌ها علاوه بر آشکار ساختن ظرفیت فقه سیاسی شیعه در پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی، نارسائی‌ها و کاستی‌های نظری این پاسخ‌ها را نیز آشکار ساخته، ضرورت تلاش فقهی مضاعف را در این راستا نمایان می‌سازد.

قبل از پرداختن به مباحث مذکور، اشاره به این نکته لازم به نظر می‌رسد که اگرچه تاکنون دو نظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی در آثار متعددی تبیین و مورد بررسی قرار گرفته، به نظری رسد تاکنون ارتباط این دونظریه با مسأله مردم‌سالاری به عنوان یکی از مسائل نظری در ایران معاصر از یک سو و از منظر فقه سیاسی و روش‌شناسی اجتهاد از سوی دیگر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل، فرضیه مقاله در مقابل دیدگاه‌هایی قرار می‌گیرد

که یا مسأله بودن مردم سالاری در فقه سیاسی معاصر را انکار می کنند و یا ارتباط دونظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی را به لحاظ روش شناسی اجتهادی نمی پذیرند. از این رو، به منظور دقیق تر و شفاف تر شدن دیدگاه حاکم بر مقاله، دیدگاههای سلبی دوگانه مذکور (حداقل به گونه محتمل)، به سان فرضیه رقیب مورد توجه بوده، به طور ضمنی مورد نقد قرار می گیرند.

۱- مسأله مردم سالاری در ایران معاصر

بی تردید طرح مردم سالاری به مفهوم پذیرش "سالار بودن" مردم در زندگی سیاسی- اجتماعی خود و اعتقاد به ضرورت برخورداری آنان از حق مشارکت در سرنوشت جمعی خود، از قدمت زیادی در ایران برخوردار نمی باشد. اگر بتوان دوران مشروطه را نقطه آغاز طرح این مفهوم در تاریخ فکر و اندیشه سیاسی ایران دانست، بی شک به عنوان یک "مسأله" و نه به عنوان یک "ضرورت"، کمتر در این دوران مورد توجه قرار گرفته و یا طرح شده است. با این وجود، مشروطه آغازگر طرح مردم سالاری به عنوان یک "ضرورت" بوده، در خلال و در پی آن به عنوان یک "مسأله" در میان اندیشمندان دینی و سیاسی مطرح می شود.

۱-۱- مشروطه و طرح مردم سالاری به عنوان یک "ضرورت"

اگرچه سرشت دولت در ایران از دوران مشروطه تاکنون با نظریه های مختلفی همچون پاتریمونالیسم سنتی، استبداد شرقی، استبداد ایرانی و... مورد بررسی قرار گرفته و تبیین شده (۱)، به نظری رسد بتوان با بکارگیری اصطلاح "نظام سلطنتی" به سرشت دولت ها تا این دوران راه پیدا کرد. این اصطلاح آنگاه که برای دولت های قبل از ورود اسلام به ایران بکار گرفته شود، دلالت بر عناصر و مؤلفه های اندیشه ایرانشهری کرده و آنگاه که به دولت های ایران اسلامی اشاره گردد، بر ترکیبی از عناصر و مؤلفه های اندیشه ایرانشهری و اسلامی دلالت دارد. به هر روی از دیدگاه نوشتار حاضر، این الگوی نظام سیاسی به رغم برخورداری از قدمت طولانی در ایران، در مواجهه با الگوی رقیب به مثابه "دیگر برتر"، ناتوانی ها و کاستی های درونی خود را نمایان ساخت. نظام سلطنتی در ایران، در دوران مشروطه به وضوح، مظهر "عقب ماندگی و انحطاط" ایران در ساحت زندگی سیاسی تلقی گردید. اگرچه این عقب ماندگی ابتدا و قبل از مشروطه در زمینه مسائل نظامی رخ نمود و به همین دلیل همان طوری که جان فوران به درستی اشاره می کند، اصلاح طلبان پیشگام نظیر عباس میرزا، قائم مقام و امیرکبیر همه از آذربایجان یعنی خط مقدم جبهه با روسیه آمدند، (۲) اما نهایتاً مشروطه است که عقب ماندگی را به نظم سیاسی

معطوف می سازد. مشروطه بدین سان ضرورت اصلاح در این نظم سیاسی را آشکار ساخته، بیش از پیش اندیشمندان و سیاستمداران ایرانی را به ضرورت این اصلاح آگاه می سازد. از این رو، مشروطه در نقطه پایانی الگوی نظام سلطنتی پیشین و نقطه عزیمت گذار به نظم سیاسی مردم سالار-البته در مفهوم حداقلی آن که بعداً توضیح داده خواهد شد- قرار دارد.

۲-۱- ناکامی مشروطه و طرح مردم سالاری به عنوان یک "مسئله"

نهضت مشروطه اگرچه برای اولین بار ضرورت مردم سالاری را مطرح نمود اما بی درنگ "مسئله" بودن آن را در ایران نمایان ساخت. این حادثه سیاسی مهم ابتدا مردم سالاری را به عنوان یک "مسئله نظری" و سپس به عنوان یک "مسئله عملی" در جامعه ایران آشکار ساخت. مقصود از "مسئله نظری" روبرو بودن مشروطه با پرسش ها و چالش های نظری است که حامیان و نظریه پردازان آن در پاسخ گویی به آنها یا ناتوان بوده و یا از توانایی لازم برای اقتناع مخالفان برخوردار نبوده اند. نگاهی گذرا به مجادلات فکری و مباحث نظری به عنوان نمونه میان علمای موافق و مخالف مشروطه به وضوح "مسئله" بودن مردم سالاری را نمایان می سازد. مفهوم مشروطه و مفاهیم پایه آن همچون قانون، پارلمان، آزادی و برابری، در این مجادلات مورد اثبات و انکار آنان قرار می گرفت و هر یک از دو طرف بر موضع خود استدلال ارائه می کرد. این موضع گیری ها که در بخش بعدی مقاله اشاره می شود، این پرسش اصلی را در کانون مباحث اجتهادی علما قرار می دهد که آیا اسلام مردم سالاری - به مفهومی که بیان خواهد شد- را به رسمیت می شناسد؟ آیا می توان از سنت فکری گذشته بر مردم سالاری استدلال نمود؟

صرف نظر از مجادلات فکری مذکور در جریان مشروطه، حوادث و تحولات مشروطه و در نهایت ناکامی مشروطه نیز "مسئله" بودن مردم سالاری را به لحاظ عملی آشکار ساخت. مقصود از "مسئله عملی" نمایان شدن فقدان زمینه ها و شرایط لازم برای تحقق عملی مشروطه و نظام مردم سالار در ایران در آن دوران است. مشروطه اگر چه حرکتی داخلی به حساب می آید، اما تردیدی نیست که از شرایط و عوامل خارجی نیز تأثیر پذیرفته است. در حالی که همسایگی ایران با دو کشور در حال انقلاب یعنی روسیه و ترکیه عثمانی، پیوند های ایرانی ها با مصر و هندوستان و آگاهی از رویداد های گوناگون سیاسی و اجتماعی در ژاپن و چین، همگی در تقویت این جنبش مؤثر بودند،^(۳) اما به زودی نامتقارن بودن ایران آن زمان با کشورهای مذکور و دیگر کشورها از نظر شرایط سیاسی و اجتماعی لازم برای تحقق مشروطیت

آشکار گردید؛ شرایط و زمینه هایی که به سرعت زایش دولت مطلقه را بدنبال داشت. شکل گیری دولت مطلقه در کنار تحقق صوری و نمادین مظاهری از مردم سالاری همچون پارلمان و قانون اساسی، پرسش از امکان و امتناع مردم سالاری در ایران را دوباره مورد تأکید قرار داد. دو پرسش مذکور از اهمیت بنیادین در تاریخ فکر و اندیشه سیاسی در ایران معاصر برخوردار می باشند. به نظرمی رسد، بیشتر دو دسته از اندیشمندان ایرانی به این دو پرسش پرداخته اند. در حالی که فقها و اندیشمندان دینی به پرسش نخست توجه بیشتری نشان داده اند، نظریه پردازان حوزه علوم انسانی بویژه جامعه شناسان و عالمان علم سیاست به پرسش دوم بیشتر پرداخته اند. با توجه به موضوع مقاله حاضر، در ادامه تنها به بررسی پاسخ های ارائه شده از سوی فقها و با روش استدلالی اجتهادی به مسأله مردم سالاری و نسبت آن با مبانی دینی و سنت فکری اسلامی می پردازیم.

۲- اجتهاد و پاسخ های فقهی به مسأله مردم سالاری

همان طوری که اشاره شد، نسبت اسلام و مردم سالاری در ایران معاصر، یکی از مجادلات فقهی اساسی به حساب می آید. در نگاهی گذرا به این مجادلات، به نظر می رسد بتوان پاسخ های ارائه شده به این مسأله را در سه پاسخ صورتبندی کرد.

۲-۱- اجتهاد و مشروطه اسلامی

مشروطه اسلامی نخستین پاسخی است که با روش اجتهادی به مسأله مردم سالاری ارائه شده است. در جریان مشروطیت، برخی از فقهای شیعه با فاصله گرفتن از نظریه دیرین سلطنت و نظم سلطانی، با بکارگیری اجتهاد و استخدام و شکوفا ساختن قابلیت های مکنون در اجتهاد شیعی، نظریه مشروطه اسلامی را به عنوان نظریه بدیل مطرح نمودند. بی تردید، در این میان، محقق نائینی از جایگاه و اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. اگرچه تاکنون اندیشه سیاسی وی از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است، در مقاله حاضر تنها به ارتباط اجتهاد و نظریه پردازی وی در راستای پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری پرداخته می شود.

محقق نائینی که به لحاظ روش شناختی به مکتب اصولی در فقه شیعه تعلق دارد، با استخدام سازوکارهای مکنون در این روش شناسی به ویژه اصل ضرورت هماهنگی اجتهاد با شرایط زمانی و مکانی، در صدد اثبات سازگاری مشروطیت و مؤلفه های دموکراتیک آن با شریعت و آموزهای دینی است. مهمترین دستاورد اجتهادی وی را در این راستا می توان "تفکیک قوانین

شرعی از قوانین عرفی " واثبات مشروعیت "قانون گذاری بشری" ، دانست. در ادامه با توضیح دیدگاه وی در این باره، نخستین پاسخ فقهی به مسأله مردم سالاری را مورد بررسی قرار می دهیم.

فهم دیدگاه نائینی مستلزم دقت در فقرات اندیشه وی است که به خوبی می توان به عنوان نمونه در عبارات زیر درباره اقسام و وظایف مربوط به سیاست و حکومت ملاحظه کرد:

"مجموع وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امورات، خواه دستورات اولیه ... و یا ثانویه ... علی کل تقدیر خارج از دو قسم نخواهد بود؛ چه بالضروره منصوصاتی است که وظیفه عملیه آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است و یا غیرمنصوصاتی است که وظیفه عملیه آن به واسطه عدم اندراج در تحت ضابطه خاص و میزان منصوص غیر معین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است".^(۴)

در این فقرات به وضوح میان دودسته از احکام و قوانین تفکیک می شود؛ احکام و قوانینی که در شریعت بیان شده اند و احکام و قوانینی که در شریعت بیان نشده اند و به اعتقاد نائینی به ولی نوعی واگذار شده اند. از نظر وی قسم اول "به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر نبوده" و همواره ثابت می باشند، اما قسم دوم "تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار بوده" و بنابراین قابل تغییر می باشند.^(۵) بر این اساس، می توان قوانین را به دو دسته ثابت و متغیر نیز تقسیم نمود و بدین ترتیب تلاش نائینی برای سر بیان بخشی از قوانین مورد نیاز زندگی انسان به حوزه امور عرفی، نوعی و متغیر را مشاهده کرد. در نتیجه سیاست در نگاه نائینی به تمامه در حوزه امور شرعی قرار نمی گیرد و نوعی و واگذاری به حوزه امور عرفی برسمیت شناخته می شود.

یکی از مهمترین پیامدهای تفکیک قانون شرعی از قانون عرفی، امکان اثبات مشروعیت "قانون گذاری بشری" بر اساس معیار "مصلحت" از سوی "شورای نمایندگان" و بر مبنای "رای اکثریت" آنان است که توجه به این مفاهیم ظرفیت خاص این نظریه را نسبت به برخی از مؤلفه های مردم سالاری نشان می دهد. از این رو، بررسی نظریه وی مستلزم بررسی تلاش اجتهادی وی در اثبات مشروعیت این مفاهیم است.

محقق نائینی در اثبات مشروعیت قانون گذاری بشری با تکیه بر آموزه تفکیک امر شرعی از امر عرفی، به طور خاص به دو دلیل فقهی استناد می کند: مقدمه واجب و حسیبه. از نظر نائینی، از آنجا که "حفظ نظام و صیانت اساس محدودیت و مسئولیت سلطنت غاصبه [متوقف بر قانون

است، وچوب آن [از بدیهیات و عدم اندراجش ... در تشریح و بدعت مقابله با دستگاه نبوت ظاهرو هویداست.]^(۶) براین اساس، می توان قانون گذاری بشری در امور عرفی و غیرمنصوصات را مقدمه حفظ نظم دانست و همان طوری که حفظ نظم واجب است، مقدمه آن یعنی قانون گذاری نیز واجب می باشد. علاوه براین، وی با تفکیک مذکور و طرح قانون گذاری در امور عرفی و غیرمنصوصات، نتیجه می گیرد که "قانون متکفل وظیفه نسخ و تغییر قوانین به این قسم دوم مخصوص [غیرمنصوصات بوده] و... صحیح و لازم و برطبق وظیفه حسبیه است."^(۷) براین اساس، از باب حسبیه، بر مسلمانان واجب است به تنظیم قوانین لازم برای برقراری نظم و حفظ آن بپردازند.

گام بعدی در اندیشه نائینی، اثبات مشروعیت نهاد قانون گذاری یعنی مجلس نمایندگان است. وی در این راستا از مفهوم شورا در اندیشه سیاسی اسلام بهره می گیرد. از نظر وی، مجلس شورای ملی در کنار قانون، دومین رکن سلطنت مشروطه است:

"دوم - استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیأت مسدده رادعه ناظره از عقلا و دانایان مملکت خیر خواهان ملت که به حقوق مشترکه بین الملل هم خبیر و به وظایف سیاسیه عصرهم آگاه باشند، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه وظایف لازمه نوعیه و جلوگیری از هرگونه تعدی و تفریط [است] و مبعوثان ملت وقوه علمیه مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای ملی مجمع رسمی ایشان است."^(۸)

محقق نائینی با اشاره به چنین جایگا هی برای مجلس نمایندگان، برای اثبات مشروعیت آن به آیات قرآن و سنت استناد می کند. وی در این خصوص در استدلال به آیات شورا می نویسد:

"دلالت آیه مبارکه: و شاورهم فی الامر، که عقل کل و نفیس عصمت [پیامبر ﷺ] را بدان مخاطب [قرارداده] و به مشورت با عقلای امت مکلف فرموده اند، بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است، چه بالضروره معلوم است، مرجع ضمیر [هم] جمیع نوع امت و قاطبه مهاجرین و انصار است، نه اشخاص خاصه ... و دلالت کلمه فی الامر... بر اینکه متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهره کلیه امور سیاسیه است، هم در غایت وضوح [است]، و خروج احکام الهیه از این موضوع از باب تخصص است، نه تخصیص و آیه مبارکه:

وامرهم شوری بینهم اگرچه فی نفسه بر زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد،
لکن دلالتش برآنکه وضع امور نوعیه برآن است که به مشورت نوع برگزار
شود درکمال ظهور است.^(۹)

دقت دراستدلال مذکور به وضوح شیوه اجتهادی وی را آشکار می سازد. نائینی در این شیوه
با استناد به دلالت الفاظ بکار رفته در این آیات تلاش می کند ظهور را ثابت کرده از این طریق،
مشروعیت شورای نمایندگان درامورنوعیه را توضیح دهد. علاوه براین، به اعتقاد وی، درسنت
نیز دلالت گفتاری پیامبر ﷺ به صحابه با این مضمون که اشیروا علی اصحابی، بروجوب شورا
وسیره حضرتش درعمل به آن وعدم تخطی خلفای نخستین از این سیره مقدسه معلوم
است.^(۱۰)

بدین ترتیب، نائینی با روش اجتهادی پس از تفکیک امورشرعی از امورنوعی و عرفی،
مشروعیت قانونگذاری مجلس شورا ی ملی را دراموردسته دوم ثابت می کند واز این طریق گام
دوم را درپدیرش برخی از مؤلفه های مردم سالاری در اندیشه خود برمی دارد. گام سوم در این
راستا، اثبات مشروعیت ساز و کار " رأی اکثریت " است که مجلس شورای ملی براساس آن
تصمیم گیری و قانون گذاری می کند. وی در این باره به اصل عقلایی رجحان اکثریت براقلیت،
اصل حفظ نظام ودر نهایت سنت وسیره پیامبر ﷺ استناد می کند:

"لازمه اساس شوریتی که دانستی به نص کتاب ثابت است، اخذ به ترجیحات است عند
التعارض، اکثریت، عند الدوران، اقوای مرجحات نوعیه واخذ طرف اکثر عقلاً ارجح از اخذ به شاذ
است وعموم تعلیل وارد درمقبوله عمر بن حنظله هم، مشعر به آن است وبا اختلاف آرا وتساوی
درجهات مشروعیت، حفظاً للنظام متعین وملزمش همان ادله داله برلزوم حفظ نظام است فعلاوه
برهمه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت ﷺ با آراء اکثر اصحاب در مواقع عدیده."^(۱۱)

با توجه به آنچه که به اختصار در توضیح تلاش اجتهادی نائینی گذشت، می توان برخی
از مؤلفه های مردم سالاری را مشاهده کرد. بی تردید پذیرش مردم سالاری مستلزم پذیرش حق
قانون گذاری آنان در امور عمومی خود به عنوان مهمترین جلوه حق حاکمیت است، که در تلاش
اجتهادی نائینی با تفکیک امور شرعی از امور نوعی، این امر به رسمیت شناخته می شود. از آنجا
که مردم این حق را می توانند به نمایندگان خود واگذار نمایند و گونه ای از مردم سالاری را که
به مردم سالاری نمایندگی و غیر مستقیم شهرت یافته، تأسیس نمایند. در گام دوم اجتهاد نائینی،
مشروعیت نهاد مجلس شورای ملی مورد توجه قرار گرفته و برآن استدلال می شود. و در نهایت

درگام سوم، ساز و کار تصمیم‌گیری در این نهاد مورد توجه قرار گرفته، با استدلال‌های فقهی مشروعیت آن نیز ثابت گردیده، بدین ترتیب رأی اکثریت به عنوان رایج‌ترین ساز و کار تصمیم‌گیری در نظام‌های مردم‌سالار پذیرفته می‌شود.

بررسی تلاش محقق نائینی در بکارگیری اجتهاد در پاسخ‌دهی به مسأله مردم‌سالاری که به درستی می‌توان آن را یکی از مهمترین تلاش‌های اجتهادی در این زمینه دانست، نشان می‌دهد که این تلاش به رغم برخورداری از نقاط قوت متعدد، نمی‌تواند با موفقیت کامل به این مسأله پاسخ دهد. اثبات این مدعا نیازمند توضیح دو نکته اساسی است:

۱. تلاش اجتهادی محقق نائینی در بهترین حالت، مردم‌سالاری را در سطح قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری مورد توجه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، این تلاش مردم‌سالاری را به سطح خاصی تنزل می‌دهد و از این جهت برداشتی تقلیل‌گرایانه از مردم‌سالاری را ارائه می‌کند. تقلیل‌گرایانه بودن این برداشت از مردم‌سالاری، از این روست که به سطح دیگر آن - که مهم‌تر نیز به نظرمی‌رسد - توجه نمی‌کند. سطح دیگر مردم‌سالاری، سطح نظام‌سازی است. مقصود از نظام‌سازی، فرایندی است که در آن مردم به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم نظام سیاسی را تأسیس و حاکم را انتخاب می‌کنند. اگر چه همان‌طوری که فیلیپ‌گرین به درستی دموکراسی را مفهومی بحث‌برانگیز و فوق‌العاده مبهم معرفی می‌کند،^(۱۲) می‌توان گفت که در ریشه تمام تعاریف دموکراسی، هر چند هم نام‌شخص و پیچیده باشد، ایده قدرت جمعی و وضعیتی نهفته است که در آن قدرت و شاید اقتدار نیز به مردم متکی است.^(۱۳) بدین ترتیب، جوهر مردم‌سالاری تکیه قدرت بر مردم است که در دوسطح نظام‌سازی و تصمیم‌گیری نمایان می‌گردد. نخستین عرصه مشارکت جمعی مردم در تأسیس نظام سیاسی است که پس از آن عرصه قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری جمعی نیز فرا می‌رسد. بر این اساس نظریه سلطنت مشروطه تنها در عرصه قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری جمعی تلاش اجتهادی قابل توجهی را انجام داده است و نسبت به دیگر عرصه آن تلاشی صورت نمی‌گیرد.

۲. تلاش اجتهادی محقق نائینی در پاسخ به مسأله مردم‌سالاری در سطح قانون‌گذاری اگرچه تلاش بسیار مهم و قابل توجهی است، اما به نظرمی‌رسد با مشکل بسیار مهمی نیز روبرو می‌باشد. این تلاش همان‌طوری که گذشت، براساس ایده تفکیک امور شرعی از امور عرفی صورت می‌گیرد. این ایده خود با پرسش‌های متعددی روبرو می‌باشد: آیا اساساً چنین تفکیکی امکان‌پذیر است؟ در صورت امکان، چگونه می‌توان قانون‌گذاری در این دو عرصه را با

یکدیگر سازگار و هماهنگ نمود؟ آیا اساساً این سازگاری ضروری است؟ در این صورت، آیا این سازگاری ممکن است؟ و به هر حال، مبانی فقهی مورد استناد کدام است؟

اگرچه نائینی، در تفتن به این پرسش‌ها بر این باور است که "وقوع انتخاب و مداخله منتخبین به اذن مجتهد نافذ الحکومه و یا اشمال هیأت مبعوثان به طور اطراد و وصیت برعهده ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره" موجب رعایت "تمام جهات و احتیاطات"^(۱۴) می‌شود و بدین ترتیب با استخدام اصل فقهی "احتیاط" تلاش می‌شود به برخی از این پرسش‌ها پاسخ دهد، اما به نظر می‌رسد رابطه نظر نظارتی مجتهدان با نظر کارشناسی نمایندگان به وضوح در این نظریه مطرح نشده است. آیا در این نظریه، تقدم نظر مجتهدان بر نمایندگان پذیرفته می‌شود؟ و در چه شرایطی؟ آیا پذیرش این تقدم با ایده اساسی وی در زمینه "شورویت" نظام قابل جمع می‌باشد یا خیر؟ ... و پرسش‌هایی از این قبیل. با دقت در نظریه مذکور، پاسخ روشن و مستدلی را نمی‌توان پیدا کرد. به همین دلیل، به نظر می‌رسد اجتهاد شیعی همچنان نیازمند تلاش بیشتری در پاسخ به این پرسش‌ها می‌باشد که در ادامه به بررسی برخی از تلاش‌های بعدی می‌پردازیم.

۲-۲- اجتهاد و جمهوری اسلامی

طرح نظریه جمهوری اسلامی از سوی امام خمینی، یکی دیگر از مهمترین پاسخ‌های ارائه شده به مسأله مردم سالاری در دوران معاصر در ایران است. این نظریه نیز از سوی یک فقیه و با روش اجتهادی ارائه شده است و از این رو، می‌توان به بررسی چگونگی بکارگیری روش اجتهادی در این نظریه در راستای پاسخ دهی به مسأله مردم سالاری پرداخت.

طرح جمهوری اسلامی در اندیشه سیاسی امام، با گذار از سلطنت و سلطنت مشروطه صورت می‌گیرد. وی در رد سلطنت می‌گوید:

"من مخالف اصل سلطنت و رژیم شاهنشاهی ایران هستم، به دلیل اینکه اساساً سلطنت، نوع حکومتی است که متکی به آراء ملت نیست، بلکه شخصی به زور سرنیزه به سرکار می‌آید و سپس با همین سرنیزه مقام زمامدار را درخاندان خود به صورت یک حق قانونی بر مبنای توارث بر مردم تحمیل می‌کند."^(۱۵)

و یا در توضیح تفاوت نظام سلطنتی با جمهوری اسلامی می‌گوید:

"فرق بین جمهوری اسلامی و شاهنشاهی این است که جمهوری اسلامی از مردم است و جمهوری اسلامی رهین همین مردم عادی کشور است. و

شاهنشاهی می گفت نه، من این طور نیستم که به مردم کارداشته باشم، ما خودمان باید کارها را [انجام دهیم]، مردم باید تحت سلطه ما باشند."^(۱۶)

همان طوری که ملاحظه می شود، در نقد نظام سلطنتی، عدم مبتنی بودن برآراء مردم به عنوان مهمترین دلیل مورد تأکید قرار می گیرد و نشان می دهد که وی دغدغه حکومت مردم سالار دارد. به دیگر سخن، امام خمینی در گذار از الگوی سلطنت به مردم سالاری توجه دارد و تلاش می کند در طرح جمهوری اسلامی برآراء مردم تأکید نماید. به گفته وی :

"اینجا آراء ملت حکومت می کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان ها را ملت تعیین کرده است. و تخلف از حکم ملت برای هیچیک از ما جایز نیست و امکان ندارد."^(۱۷)

تکیه برآراء مردم مهمترین آموزه ای است که ما را به دریافت امام از مردم سالاری نزدیک می سازد. در این دریافت، امام بر حق مردم در تعیین سرنوشت خود تأکید نموده، اما به این نکته نیز توجه دارد که این مردم سالاری با مردم سالاری غربی تفاوت اساسی دارد. به همین دلیل، ضمن تأکید بر مردم سالاری تفاوت آن را نیز با مردم سالاری غربی گوشزد می کند:

"ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی هایی که در غرب هست، مشابه باشد. اما آن دموکراسی ای که ما می خواهیم بوجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل تر از دموکراسی غرب است."^(۱۸)

دقت در این سخن و سخنان متعدد دیگر، این واقعیت را آشکار می سازد که طرح جمهوری اسلامی از سوی امام با دغدغه پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری بوده است و از این رو، نسبت به مشروطه ارتباط نزدیک تری با این مسأله پیدا می کند. این واقعیت نشان دهنده این است که در این نظریه، انتظار می رود که ظرفیت بیشتری برای پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری وجود داشته باشد که بررسی آن را پس از توضیح مفهوم جمهوری اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی و تبیین تلاش اجتهادی وی برای اثبات مشروعیت آن دنبال می کنیم.

جمهوری اسلامی که برای اولین بار از سوی امام در پاسخ به خبرنگاران درباریس مطرح گردید، اصطلاحی ترکیبی است که فهم معنای آن مستلزم فهم معنای دو مؤلفه آن یعنی جمهوری و اسلامی است. امام خمینی خود در پاسخ به پرسش های مکرر و دقیق خبرنگاران به این مؤلفه ها این گونه اشاره می کند:

"اما جمهوری به همان معنایی است که همه جا جمهوری است، لکن این

جمهوری بریک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام باشد. اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب وهم احکامی که در ایران جاری می‌شود، آنها براسلام متکی است. لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا است."^(۱۹)

و نیز درجایی دیگر می‌نویسد:

"حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت تعیین خواهد گردید. به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی برضوابط اسلام، متکی به آراء ملت."^(۲۰)

دقت در فقرات مذکور، مقصود از جمهوریت و اسلامیت را نمایان می‌سازد: جمهوریت به معنای "متکی بودن بر آراء عمومی مردم" و اسلامیت به معنای "مبتنی بودن بر قانون الهی". براساس این تجزیه مفهومی، در نتیجه می‌توان جمهوری اسلامی را در اندیشه سیاسی امام خمینی، الگویی از نظام سیاسی دانست که در آن بر مبنای قانون الهی، مردم ساختار نظام سیاسی را شکل می‌دهند.

پس از اشاره به مفهوم جمهوری اسلامی، آنچه که از دیدگاه نوشتار حاضر اهمیت دارد، تبیین تلاش اجتهادی امام خمینی در طرح این نظریه در راستای پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری است. در یک نگاه کلی به نظر می‌رسد بتوان این تلاش را به تفکیک در دو سطح تبیین و سپس بررسی نمود:

۱- اجتهاد، جمهوریت و مردم‌سالاری در سطح نظام سازی

همان طوری که گذشت، مسأله مردم‌سالاری قبل از آنکه در سطح تصمیم‌گیری مطرح شود، باید در سطح نظام‌سازی مورد توجه قرار گیرد. مقصود از نظام‌سازی، فرایندی است که در آن نظام سیاسی شکل می‌گیرد. در این فرایند، مردم‌سالاری با توجه به نقش و جایگاه مردم در تأسیس نظام سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد امام خمینی، به این سطح از مردم‌سالاری توجه نموده است و نقش و جایگاه مردم را در تأسیس نظام سیاسی با روش اجتهادی خود مورد بررسی قرار داده است. تبیین دیدگاه وی در این باره مستلزم تبیین دیدگاه وی درباره رابطه نظریه ولایت فقیه و جمهوری اسلامی است.

امام خمینی با اعتقاد به اینکه حکومت در دوره غیبت شعبه‌ای از ولایت معصومان است و الهی دانستن منشأ مشروعیت این حکومت، شیوه روی کار آمدن حاکم و تأسیس حکومت

دردودوره حضور و غیبت را "نصب" معرفی کرده، تنها تفاوت آن را در عدم بودن آن در دوران حضور و خاص بودن در دوران غیبت می‌داند. در دوران حضور به گفته وی :

"خدای تبارک و تعالی آن حضرت [پیامبر ﷺ] را خلیفه قرارداده است. خلیفه الله فی الارض؛ نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود... رسول الله ﷺ به حکم قانون و به تبعیت از قانون [الهی] حضرت امیر المومنین را به خلافت تعیین کرد."^(۳۱)

اما در دوران غیبت :

"...اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟... اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب‌العلو^(ع) موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرارداده است این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقها عصر ما موجود است."^(۳۲)

و بدین ترتیب از نظر وی در عصر غیبت، حاکم شخص معینی نیست، روی عنوان "عالم عادل" است.^(۳۳)

بدین ترتیب، امام خمینی حکومت مشروع را در دوران غیبت در قالب نظریه ولایت فقیه توضیح داده و با روش اجتهادی تلاش می‌کند با مراجعه به روایات متعددی این نظریه را اثبات نماید. وی پس از بررسی روایات - که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم - در نتیجه گیری خود می‌نویسد:

"پس از آنچه گذشت، ثابت گردید ولایت فقها از سوی معصومین علیهم السلام - در تمام اموری که در آنها ولایت معصومین از حیث حاکم بودن آنها بر امت ثابت شده، است."^(۳۴)

پرسشی که دقت در فقرات فوق فراروی ما قرار می‌دهد، این است که در این صورت چه نسبتی میان نظریه ولایت فقیه و جمهوریت در اندیشه فقهی امام برقرار می‌باشد؟ اگرچه تاکنون دیدگاه‌های مختلفی در پاسخ به این پرسش مطرح شده است^(۳۵)، به نظر می‌رسد بتوان با مراجعه به سخنان امام، نقش مردم در نظام سازی را در "اذن دهی و روایی بخشی" به فقیه واجد شرایط دانست. امام خمینی در پاسخ به این پرسش که "در چه صورت فقیه

جامع‌الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟" می‌نویسد:

"ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولى امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین."^(۲۶)

در این استفتاء- که بی تردید همچون فتوی حاصل اجتهاد وی تلقی می‌گردد- تلاشی اجتهادی برای سازگاری نظریه ولایت فقیه با جمهوریت در سطح نظام‌سازی صورت گرفته است. همان طوری که ملاحظه می‌شود در این تلاش، از سویی ایده مشروعیت الهی فقیه جامع‌الشرایط مطرح گردیده، از سوی دیگر، روی کارآمدن و تأسیس نظام سیاسی منوط به اذن اکثریت مردم دانسته شده است و مشروعیت این رأی اکثریت با ارجاع به مفهوم بیعت توضیح داده شده است. بنابراین، اگرچه رأی مردم بر اساس این دیدگاه مشروعیت آور به حساب نمی‌آید و با رأی اکثریت، مشروعیت به فقیه واجد شرایط به عنوان حاکم اسلامی منتقل نمی‌گردد، اما چنین فردی در صورتی می‌تواند حکومت تشکیل دهد که رأی اکثریت موافق وی باشد. درجایی دیگر، امام خمینی از واژه "نفوذ" که مفهومی فقهی- حقوقی دارد استفاده کرده است. وی در نامه‌ای به رئیس مجلس خبرگان در نهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ می‌نویسد:

"اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را برعهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است."^(۲۷)

در این عبارات، امام به فرایند انتخاب غیرمستقیم رهبر از سوی مردم و نقش مردم اشاره کرده، نفوذ و روایی حکم وی را منوط به انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به نمایندگی از مردم می‌داند. بر این اساس، تنها در چنین فرایندی فقیه واجد شرایط حق فرمان دادن را پیدا کرده، فرمان وی برخوردار از وصف نفوذ و روایی می‌گردد.

با توجه به آنچه گذشت، ظرفیت تلاش اجتهادی امام خمینی نسبت به مردم سالاری در سطح نظام‌سازی آشکار گردید. در این تلاش ضمن تأکید بر ایده مشروعیت الهی فقیه واجد شرایط، رأی اکثریت مردم به عنوان سازوکار اساسی تأسیس نظام سیاسی پذیرفته می‌شود و در دستگاه اجتهادی امام بر مشروعیت آن استدلال می‌شود. در ادامه به بررسی ظرفیت این نظریه

در سطح تصمیم‌گیری می‌پردازیم.

۲- اجتهاد، جمهوریت و مردم‌سالاری در سطح تصمیم‌گیری

بی‌تردید تصمیم‌گیری به معنای وسیع و قانون‌گذاری به معنای خاص، از اهمیت بسیار زیادی پس از نظام‌سازی برخوردار می‌باشد. در این سطح مردم‌سالاری به مفهوم پذیرش نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان و قانون‌گذاری است. در نظریه جمهوری اسلامی چنین حقی برای مردم به رسمیت شناخته شده، به شکل مستقیم در همه پرس‌ها و انتخاب‌ها و شکل‌دهی به نهاد ریاست جمهوری و مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا و به شکل غیرمستقیم در فرایند قانون‌گذاری از طریق نمایندگان مطرح شده است. این موارد نیز ظرفیت مناسب این نظریه را نسبت به برخی از مؤلفه‌های مردم‌سالاری در سطح تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری نشان می‌دهد. در اینجا نیز لازم است به بررسی تلاش اجتهادی امام بپردازیم.

در سطح تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری، مهمترین تلاش اجتهادی امام خمینی را می‌توان در بحث نسبت شریعت و قانون مشاهده کرد. از آنجا که در اندیشه امام، حکومت اسلامی نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد،^(۲۸) بی‌تردید شریعت پایه و مبنای تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری تلقی می‌گردد. در نتیجه تمامی تصمیم‌گیری‌ها و قانون‌گذاری‌ها - خواه قانون اساسی و خواه قانون عادی - باید بر اساس شریعت صورت گیرد. به همین دلیل، در این نظریه بوجود نهادی به نام "شورای نگهبان" تأکید می‌گردد. طبیعی است که در این صورت امکان اختلاف نظر نمایندگان مجلس با شورای مذکور وجود داشته، در چنین مواردی نوعی ناسازگاری میان برخی مصوبات مجلس و فهم اجتهادی مجتهدان شورای نگهبان به نظر می‌رسد. بروز برخی مسائل و مشکلات در این زمینه، پرسش از نسبت شریعت و قانون را به پرسشی اساسی تبدیل ساخت و امام خمینی را به ارائه پاسخ با تکیه بردستگاه فقهی و اجتهادی خود واداشت. در این تلاش، به طور خاص دو راهکار را می‌توان مشاهده کرد: استناد به آموزه احکام ثانوی و احکام حکومتی. وی در باره راهکار نخست خطاب به نمایندگان مجلس می‌گوید:

"احکام ثانویه برای همین وضع شده است که گاهی یک مسائلی در جامعه‌ها پیش می‌آید که باید یک احکام ثانویه‌ای درکار باشد، آن هم احکام الهی است، منتها احکام ثانویه الهی است."^(۲۹)

بکارگیری احکام ثانویه که هم آموزه ای شرعی و فقهی است و هم می تواند زمینه های لازم برای وضع قوانین موردنیاز را فراهم سازد، اگرچه راهکار شرعی و در عین حال برطرف کننده نیازها تلقی می گردد، اما راهکاری است که تنها در موارد "اضطرار" قابل بکارگیری است. از این رو ممکن است درحالت عدم اضطرار نیز وضع قانون خاصی لازم به نظر رسد. به همین دلیل در این موارد که معیار "مصلحت" از اهمیت اساسی برخوردار می باشد، راهکارحکم حکومتی را درتلاش اجتهادی امام خمینی به دنبال داشته است. وی درحکمی که صادرنموده است، خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی می نویسد:

"آنچه درحفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل و یا ترک آن موجب اختلال نظام می شود و آنچه ضرورت دارد که ترک یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل و ترک آن مستلزم حرج است، پس ازتشخیص به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس ازرفع موضوع خود به خود لغو می شود، مجازند در تصویب و اجرای آن"^(۳۰)

در این حکم امام در جایگاه یک فقیه برخوردار از ولایت سیاسی و به عنوان مصدق ازجواز صدورحکم حکومتی بر مبنای مصلحت، تشخیص موارد اضطرار را بر عهده نمایندگان مجلس قرار می دهد. این نگرش مبتنی بر نگاه خاص امام خمینی نسبت به حکومت است که براساس آن "حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است."^(۳۱)

بنابراین می توان تلاش اجتهادی امام خمینی را در سطح تصمیم گیری و قانون گذاری در ارائه دو راهکار فقهی احکام ثانویه در صورت "اضطرار" و احکام حکومتی در صورت "مصلحت" خلاصه کرد. این تلاش راهکارهای لازم و در عین حال شرعی را برای قانون گذاری فراتراز احکام فرعی را فراهم می سازد.

پس از تبیین تلاش اجتهادی امام خمینی در پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری با طرح نظریه جمهوری اسلامی، می توان به ارزیابی آن پرداخت. در یک نگاه کلی، می توان در مقایسه با نظریه مشروطه اسلامی، نظریه جمهوری اسلامی را موفق تر دانست. این نظریه، مردم سالاری را تنها در سطح تصمیم گیری و قانون گذاری مورد توجه قرار نداد، بلکه در سطح نظام سازی نیز تلاش اجتهادی خود را بکار گرفته است. از این رو، این نظریه در پاسخ گویی به

مسأله مردم‌سالاری از موفقیت بیشتری برخوردار می‌باشد. با این وجود، به نظر می‌رسد، این نظریه نیز با پرسش‌هایی مهم روبرو بوده که پاسخ‌گویی به آنها مستلزم تلاش اجتهادی مضاعفی است. در ادامه به برخی از این پرسش‌ها و مسائل نظری فراروی نظریه جمهوری اسلامی از جهت پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری اشاره می‌کنیم.

۱- جمهوری اسلامی و برداشت تقلیل‌گرایانه از مردم‌سالاری

به نظر می‌رسد نظریه جمهوری اسلامی مبتنی بر برداشتی خاص از مردم‌سالاری است که براساس آن مردم‌سالاری نه به عنوان یک الگوی نظام سیاسی مبتنی بر فلسفه سیاسی خاص، بلکه به عنوان یک روش حکومتداری مورد توجه قرار گرفته است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که از میان دو برداشت متداول از مردم‌سالاری، جمهوری اسلامی با یکی از آنها سازگار می‌نماید. یکی از نویسندگان از این دو برداشت به دو رهیافت در مردم‌سالاری تعبیر نموده است. به گفته وی :

"رهیافت اول به نوعی از نظام سیاسی و طرز تلقی در خصوص روش و شیوه زندگی سیاسی مردم معطوف است اما رهیافت دوم به مردم‌سالاری از زاویه فلسفه اجتماعی و ارزش‌های خاصی که آن ایدئولوژی ایجاب می‌کند، معطوف می‌باشد."^{۱۱} (۳۲)

همان طوری که ملاحظه می‌شود، نظریه جمهوری اسلامی با رهیافت نخست سازگاری دارد. اگر مردم‌سالاری را صرفاً یک روش و شیوه اداره زندگی سیاسی بدانیم که در آن مشارکت مردم در این اداره به رسمیت شناخته می‌شود، در این صورت می‌توان با اتخاذ این روش جامعه سیاسی اسلامی را نیز اداره کرد. اما اگر مردم‌سالاری را الگویی از نظام سیاسی مبتنی بر فلسفه اجتماعی و ایدئولوژی سیاسی خاص و در نتیجه بر مبنای ارزش‌های خاص تلقی نمائیم، بی‌تردید جمهوری اسلامی نمی‌تواند با این رهیافت درسازگاری کامل قرار گیرد. پرواضح است که ارزش‌هایی همچون اومانیسیم، عقلانیت سکولار و... در حوزه سیاسی با اسلام و ارزش‌های سیاسی آن سازگاری نخواهد داشت.

اگر چه به لحاظ انتزاعی بتوان روش حکومت‌داری از ارزش‌های پایه آن تفکیک نمود، به نظر می‌رسد ارتباط و پیوند تنگاتنگ ارزش و روش حداقل به لحاظ عملی، چنین تفکیکی را دشواری سازد. علاوه بر این، تردیدی نیست مردم‌سالاری حتی آنگاه که به عنوان یک روش نگریسته شود، در شرایط و وضعیت سیاسی اجتماعی و فرهنگی خاصی شکل گرفته و از این

جهت تحت تأثیر این شرایط قرار گرفته است. از این رو، تفکیک روش از ارزش در مردم سالاری را اگر نه ممتنع، حداقل دشوار می سازد. این ملاحظات ما را با این واقعیت روبرو می سازد که تلقی مردم سالاری به عنوان یک روش اگر چه در شرایط کنونی کارآمد می نماید، اما یک برداشتی تقلیل گرایانه را از مردم سالاری در برابر ما قرار می دهد. این برداشت حداکثر جمهوری اسلامی را به برداشتی صوری از جمهوریت و مردم سالاری سوق می دهد که گاه از آن به مردم سالاری سیاسی و یا مینی مالیستی نیز تعبیر می گردد.

با توجه به این مشکل تئوریک، به نظر می رسد تلاش اجتهادی مضاعفی در این باره ضروری به نظر می رسد؛ تلاشی که طلیعه آن را می توان در اندیشه سیاسی امام خمینی مشاهده کرد اما به نظر می رسد که کمتر مورد توجه فقها و محافل حوزوی قرار گرفته است. دقت در سخنانی از این قبیل که "ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی هایی که در غرب هست، مشابه باشد اما آن دموکراسی که ما می خواهیم بوجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل تر از دموکراسی غرب است"^(۳۳) چنین ایده ای را نوید می داد و طرح نظریه "مردم سالاری دینی" در سالهای اخیر آن را تقویت می کند، اما به نظر می رسد این ایده میمون کمتر به لباس اجتهاد در آمده است. بی تردید با تلاش اجتهادی می توان انتظار داشت در رویکردی فعال و نه انفعالی مسأله مردم سالاری مورد توجه قرار گرفته، با واکاوی متون و منابع دینی، ظرفیت های مکنون در این متون و منابع را بکار گرفته، بر اساس آنها نظریه پردازی نمود. پیش فرض اساسی این گونه نظریه پردازی نابسندگی فقه سیاسی موجود و ضرورت ارتقاء جایگاه معرفتی آن از دانش بیان احکام شرعی ناظر به زندگی سیاسی به گونه ای از دانش سیاسی اسلامی است که با تکیه بر نظریه پردازی خود و پیوند اجتهاد و "عمل سیاسی" به بیان احکام شرعی مذکور می پردازد. نگارنده بر این باور است که این منابع و متون برخوردار از چنین ظرفیتی هستند و اجتهاد نیز امکان استخراج این ظرفیت را دارا می باشد. به عنوان نمونه، می توان در این بحث به ظرفیت تئوریک آموزه "شورا" در اندیشه سیاسی اسلام اشاره نمود که کمتر از این جهت مورد توجه قرار گرفته است.^(۳۴)

تذکر این نکته در اینجا لازم به نظر می رسد که قصد نگارنده اثبات منطقه انحصاری برای فقها و مجتهدین در بحث نظریه پردازی درباره مردم سالاری نبوده، بلکه اشاره به امکان بکارگیری اجتهاد در پاسخ گویی به این مسأله از سویی و تبیین برخی از مشکلات و الزامات آن از سوی دیگر است. بر این اساس، می توان این مسأله را با رهیافت ها و رویکرد های مختلفی همچون فلسفه سیاسی، جامعه شناسی سیاسی و حتی رویکرد ها و تحلیل های نوینی همچون

تحلیل های هرمنوتیکی، گفتمانی وپسا مدرنی مورد بررسی قرار داد که به دلیل خارج بودن از موضوع مقاله حاضر و ضرورت رعایت اختصار از توضیح آنها خود داری می کنیم.

۲- جمهوری اسلامی و مسأله قانون گذاری عرفی

همان طوری که گذشت، در نظریه مشروطه اسلامی میان قوانین شرعی وقوانین عرفی تفکیک صورت گرفته، در سطح قانون گذاری به رغم نارسایی هایی که در بخش اول اشاره شد، زمینه های مساعدی برای پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری تدارک دیده می شد. در نظریه جمهوری اسلامی، اما، به نظر می رسد به این مسأله به گونه ای دیگر نگریسته می شود. در این نظریه نوعی رفت و آمد در پرداختن به رابطه شریعت وقانون عرفی صورت می گیرد. این نظریه ابتدا در تدوین قانون اساسی، ضمن بهره گیری از تجارب و دستاوردهای عقل بشری در این زمینه، با مراجعه به متون و منابع دینی وبکارگیری اجتهاد، قانون اساسی را تنظیم نموده، بدین ترتیب براعتبار فهم اجتهادی در تدوین قانون اساسی دردولت دینی تأکید می کند. سپس حق قانون گذاری عادی در امور عمومی را به نمایندگان مردم واگذار کرده و بدین ترتیب بر ضرورت فهم عرفی وقدرت کارشناسی عرفی در این زمینه تأکید می کند. در مرحله سوم، به منظور رعایت اصل مرجعیت دین (اسلام) در زندگی سیاسی، با تأسیس نهاد شورای نگهبان وحضور فقها در این نهاد، بر ضرورت احراز عدم مغایرت مصوبات مجلس نمایندگان با شریعت و در نتیجه برتری فهم اجتهادی تأکید می کند. این تلاش اجتهادی و تدابیر عملی هر چند به مفهوم برتری شریعت وفهم اجتهادی تعبیر می شود وقانون گذاری عرفی را به عنوان یک مسأله معرفی می کند، اما در تلاش وتدبیری دیگر می توان توسعه حوزه مصلحت عرفی را در این نظریه مشاهده کرد. همان طوری که اشاره شد، ایده ولایت مطلقه در تلاش اجتهادی امام خمینی، راه را برای بکارگیری عقلانیت مصلحت سنج در تصمیم گیری وقانون گذاری گشوده، زمینه لازم برای تقدم حکم حکومتی بر احکام فرعی شرعی فراهم می سازد و بدین ترتیب پاسخی درخور به مسأله قانون گذاری عرفی ارائه می کند. اما دربرگشتی دیگر به این نظریه می توان به نکته ظریفی توجه نمود که نمایانگر تلاش اجتهادی امام خمینی است. تقدم حکم حکومتی بر احکام فرعی در این نظریه با استخدام روش اجتهادی صورت گرفته، تقدم مذکور نه به مفهوم خروج از قلمرو شریعت بلکه به مفهوم تقدم بخشی از احکام شرعی - حکم حکومتی - بر بخشی دیگر از احکام شرعی - احکام فرعی الهی - تلقی می گردد. در نتیجه این رفت وبرگشت روشی می توان مرجعیت دین و فهم اجتهادی را مشاهده کرد.

بی‌تردید این تلاش اجتهادی، تلاشی بدیع و ابتکاری فقیهانه و بسیار با اهمیت در تاریخ اجتهادی شیعی به حساب می‌آید؛ تلاشی که به یقین توسعه و بسط فقه سیاسی شیعه را بدنبال داشته است. با این وجود، به نظر می‌رسد در پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری همچنان به تلاش اجتهادی مضاعفی نیاز می‌باشد. به نظر می‌رسد، این نظریه در حل مسأله قانونگذاری عرفی به تلاش بیشتری نیاز دارد، چرا که در چنین صورتی می‌تواند پاسخ کامل‌تری به مسأله مردم‌سالاری ارائه نماید. در این راستا نیز به نظرمی‌رسد می‌توان از ظرفیت تئوریک آموزه "شورا" به ویژه در سطح شورای تخصصی مجتهدان در کنار شورای تخصصی کارشناسان بهره گرفت. این دوشورا که با رأی مستقیم مردم تشکیل می‌شوند، می‌توانند با تعامل علمی مناسب زمینه حضور دو قدرت اجتهاد و کارشناسی را در عرصه قانون‌گذاری عرفی فراهم نموده، تلاطم لازم میان شریعت و قانون عرفی را برقرار ساخته، امکان قرائتی دینی از مردم‌سالاری را پدید آورند.^(۳۵)

فرجام سخن

آنچه گذشت، نگاهی گذرا به فقه سیاسی معاصر در ایران به منظور دست‌یافتن به مهمترین پاسخ‌های ارائه شده به مسأله مردم‌سالاری با بکارگیری الگوی روش‌شناسی اجتهاد بود. بررسی تلاش اجتهادی محقق‌نائینی در نظریه مشروطه اسلامی و امام خمینی در نظریه جمهوری اسلامی در پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری در دوران معاصر در ساحت فکر و اندیشه فقهی - سیاسی، گزاره‌های زیر را به عنوان دستاورد نوشتار حاضر نشان داده، فرضیه مقاله را به تأیید نزدیک و فرضیه‌های رقیب را رد می‌کند:

۱. مسأله مردم‌سالاری در دوران معاصر و بویژه در پی حادثه مشروطه در کانون مباحث فقه سیاسی جای گرفته است.

۲. پاسخ‌های متعددی به مسأله مردم‌سالاری در ساحت اندیشه سیاسی در ایران معاصر ارائه شده که در این میان برخی از پاسخ‌ها با روش اجتهادی صورت گرفته است.

۳. از میان پاسخ‌های اجتهادی به مسأله مردم‌سالاری، دو نظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشند.

۴. به رغم نقاط قوت بسیار مهم نظریه مشروطه اسلامی، نظریه جمهوری اسلامی از موفقیت بیشتری در پاسخ‌گویی به این مسأله برخوردار می‌باشد.

۵. نظریه جمهوری اسلامی در دو سطح نظام‌سازی و قانون‌گذاری به مسأله مردم‌سالاری

توجه کرده است.

براساس این گزاره ها، به نظرمی رسد، بتوان فرضیه اصلی مقاله را به مرحله تأیید نزدیک دانست و دو نظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی را در فقه سیاسی معاصر در ایران به عنوان مهمترین تلاش های اجتهادی برای پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری در نظر گرفت؛ تلاش هایی که در مرحله نخست تنها در سطح قانون گذاری اما در مرحله دوم در دو سطح قانون گذاری و نظام سازی به مسأله مذکور پاسخ می دهند. اگرچه بدین ترتیب مقاله حاضر، پاسخ خود را درمی یابد، به نظرمی رسد بتوان به دو نکته زیر نیز به عنوان نتایج ضمنی مقاله اشاره کرد:

۱. وجود برخی پرسش ها و مشکلات تئوریک در نظریه جمهوری اسلامی از قبیل مسأله قانون گذاری عرفی، به رغم تلاش های اجتهادی ارزنده در این نظریه برای پاسخ گویی به آنها، ضرورت تلاش اجتهادی مضاعف را نمایان می سازد. این تلاش ها بر پایه ظرفیت های مکنون در متون و منابع دینی که به برخی از آنها اشاره شد، می تواند روند تکاملی و توسعه فقه سیاسی رابه عنوان یک شاخه از دانش سیاسی اسلامی بدنبال داشته باشد.
۲. مقاله حاضر که ادعای چنین هدفی را در سرنمی پروراند، تنها به منظور اشاره به چنین ضرورتی و تدارک درآمدی اندک بر این مهم نگارش یافته است و به همین دلیل بیش از هر چه نیازمند توجه و راهنمایی صاحب نظران است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی نوشت ها

۱. برای نمونه بنگرید به :

حسین بشیریه، موانع توسعه سیاسی، تهران: گام نو، ۱۳۸۰.

۲. جان فوران، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۴۷.

۳. عبدا لهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۰، ص ۱۵-۲۴.

۴. محمد حسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، با توضیحات سید محمود طالقانی، تهران: چاپ نهم، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۰۵.

۷. همان، ص ۱۳۴.

۸. همان، ص ۳۸.

۹. همان، ص ۸۲.

۱۰. همان .

۱۱. همان، ص ۱۱۱.

12. Philip Green (ed), *Democracy*, New Jersey, Humanities Press, 1993, p.2.

۱۳. آنتونی آریلاستر، *دموکراسی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آشیان، ۱۳۷۹، ص ۲۳.

۱۴. همان، ص ۱۱۰.

۱۵. روح الله خمینی، *صحیفه امام*، ج ۵، ص ۱۷۳.

۱۶. همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰.

۱۷. همان، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

۱۸. همان، ج ۲، ص ۲۱۶.

۱۹. همان، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲۰. همان، ص ۲۳۰.

۲۱. روح الله خمینی، *ولایت فقیه*، قم: انتشارات آزادی، [بی تا]، ص ۴۵.

۲۲. همان، ص ۵۰.

۲۳. همان، ص ۵۱.

۲۴. روح الله خمینی، *کتاب البیع*، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲۵. در مقاله زیر به مهمترین آنها اشاره شده است: یعقوبلی برجی، "بررسی مقایسه ای نظریه امام خمینی و شهید صدر درباره مردم سالاری دینی" در *مجموعه مقالات مردم سالاری دینی*، به کوشش کاظم قاضی زاده، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.

۲۶. روح الله خمینی، *صحیفه نور*، ج ۲۰، ص ۴۵۹.

۲۷. همان، ج ۲۱، ص ۳۷۱.

۲۸. روح الله خمینی، *کتاب البیع*، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲۹. روح الله خمینی، *صحیفه نور*، ج ۱۷، ص ۲۴۹.

۳۰. همان، ج ۱۵، ص ۲۹۷.

۳۱. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۲.

۳۲. رودی کارتون کلایر، *آشنایی با علم سیاست*، ترجمه بهرام ملکوتی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۱۰۸.

۳۳. روح الله خمینی، *صحیفه نور*، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳۴. نگارنده به برخی از ظرفیت های این آموزه در قالب نظریه شوراکراسی اسلامی ونسبت سنجی آن با برخی از الگوهای نظری دموکراسی مشورتی پرداخته است. ر.ک: منصور میراحمدی، *اسلام و دموکراسی مشورتی*، تهران: نشرنی، ۱۳۸۴.

۳۵. نگارنده در این سطور تنها به برخی از مشکلات تئوریک این نظریه و ظرفیت های موجود در متون و منابع دینی با ساز و کار اجتهاد اشاره کرده، در صدد ارائه پاسخ به این مشکلات نیست. نگارنده در مقاله دیگری در این باره در آمدی بر چگونگی استفاده از ظرفیت شوراهای تخصصی ارائه کرده است. ر.ک: منصور میراحمدی، "مردم سالاری دینی؛ امکان یا امتناع مفهومی" ارائه شده به دومین همایش مردم سالاری دینی، اردیبهشت ۱۳۸۶، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه شهید بهشتی، در دست انتشار.